

تأویل در قرآن

صدیقه میرشمسی^۱

چکیده: لفظ تأویل در قرآن ۱۷ مرتبه در ۱۵ آیه به معانی علت و غرض و بیان صورت اصلی، نتیجه و عاقبت امر، تعبیر خواب، حمل لفظ به معنای خلاف ظاهر و کشف غوامض و تشابهات قرآن به کار رفته است. با توجه به این آیات و با دقت نظر در موارد استعمال تأویل در هر یک، معلوم می‌شود که لفظ تأویل معانی مختلفی دارد، گرچه مآل و بازگشت همه آنها به یک حقیقت باشد.

از میان این وجوه آنچه مورد اختلاف است تأویل تشابهات است که در آیه ۷ سورة آل عمران مطرح شده است و گروهی از مفسرین هوا، در دو راسخون فی العلم، را استیناف و گروهی عطف فرض کرده‌اند که در نتیجه دسته اول علم به تأویل تشابهات قرآن را مختص خدای تعالی دانسته و دسته دوم راسخون در علم را نیز در دانستن آن شریک دانستند.

کلیدواژه‌ها: تأویل و تفسیر، محکم و تشابه، ظاهر و باطن و راسخون در علم.

۱. دکترای علوم قرآن و حدیث؛ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

تأویل در لغت

در لسان العرب آمده است: تأویل از ماده «أول» است. الأول: الرجوع، أول اليه الشيء رجعه. تأویل در لغت به معنای برگشت دادن و برگشتن است [قرشی ۱۳۷۵ ج ۱: ۱۴۱].

راغب گفته است: تأویل از «أول» به معنی رجوع و بازگشت به اصل است و «مؤنل» مکان و جای بازگشت است و «تأویل» رد کردن چیزی به سوی غایت و مقصودی است که اراده شده، چه از راه علم و چه از راه عمل.

تأویل از راه علم مانند فرموده خدای تعالی در آیه ۷ سوره آل عمران: «وما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم...» و تأویل از طریق عمل مانند آیه شریفه ۵۳ از سوره اعراف: «هل ينظرون الا تأویله، یوم یأتی تأویله یقول الذین...» [اصفهانی ۱۳۷۵: ۲۷].

همچنین گفته‌اند تأویل مأخوذ از «ایالت» به معنی سیاست است و تأویل‌کننده، گویی کلام را رهبری و سیاست می‌کند تا در جای خود قرار دهد [آلوسی بی‌تاج ۱: ۴].

بعضی نیز گفته‌اند که تأویل یک واقعیت خارجی است که به اصل خود برمی‌گردد، خواه به صورت نتیجه باشد، یا علت یا وقوع خارجی [قرشی ۱۳۷۵ ج ۱: ۱۴۱].

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تأویل در اصطلاح

بعضی از پیشینیان، همچون طبری، تأویل و تفسیر را مترادف دانسته‌اند و بعضی دیگر برای این دو، معانی متفاوت در نظر گرفته‌اند.

در مجمع‌البیان آمده است: «التأویل و التفسیر و اصله المرجع و المصیر» [طبرسی ۱۴۰۶ ج ۱: ۶۹۹] تأویل یعنی تفسیر و اصل آن مرجع و مصیر است. در مجمع‌البحرین آمده: «التأویل ارجاع الکلام و صرفه عن معناه الظاهری الی معنی أخفی منه» [طریحی ۱۳۶۵ ج ۵: ۳۱۲] تأویل، ارجاع کلام و برگرداندن آن از معنای ظاهری به معنای غیر ظاهر است. در تفسیر ابوالفتوح چنین آمده است که تأویل، برگرداندن آیه است از معنای محتمل به معنای دیگر، بنا به توافق ادله و قرائن [ج ۱: ۱۴۱].

شافعی درباره تأویل گفته: «ارجاع لفظ النص و تصییره الی واحد من تلك المعانی المحتملہ فی النص و لایكون ذلك الا بدلیل» [عبدالرحمن ۱۴۰۶: ۵۶]. تأویل به معنای ارجاع لفظ نص و برگرداندن آن به یکی از معانی که نص احتمال آن را دارد، بر مبنای دلیلی که بر آن دلالت می‌کند.

فرق بین تفسیر و تأویل در اقوال علما و مفسرین

طبرسی گفته است: «التفسیر کشف المراد عن اللفظ المشکل و التأویل رد احد المحتملین الی ما یطابق الظاهر و التفسیر البیان» [۱۴۰۶ ج ۱: ۸۰]. تفسیر، کشف مراد از لفظ مشکلی و تأویل، برگرداندن یکی از احتمالات است به آنچه مطابق ظاهر باشد و تفسیر بیان است.

راغب می‌گوید: تفسیر اعم از تأویل است و اغلب موارد استعمال تفسیر در الفاظ می‌باشد و موارد استعمال تأویل در معانی، تفسیر غالباً در مفردات الفاظ به کار می‌رود و تأویل در جمله‌ها، مانند استعمال تفسیر در الفاظ غریب همچون «بحیره و سائبه و وصیله» یا در تبیین و شرح آن مانند تفسیر «صلوة و زکوة» در «أقیموا الصلوة و اتوا الزکاة» یا در کلامی که متضمن قصه‌ای باشد که جز با دانستن آن، مقصود فهمیده نمی‌شود، مانند آیه ۳۷ توبه «أما النسیء زیادة فی الکفر» که باید قصه نسیء که از رسوم جاهلی است، دانسته شود تا مراد آیه واضح گردد.^۱

در تعریف دیگر، تفسیر عبارت است از شرح و گزارش لفظی که صرفاً محتمل یک وجه باشد، ولی تأویل توجیه لفظی است که محتمل وجوه و معانی مختلف باشد و مؤول لفظ را بسا استفاده و استمداد از شواهد و دلایل به یکی از آن وجوه حمل می‌کند [حجتی ۱۳۶۸: ۱۷].

۱. «نسیء» در آیه مذکور به معنای تأخیر است و آن رسمی در جاهلیت بوده که اگر جنگ تا ماههای حرام ادامه پیدا می‌کرده است آن را ادامه می‌دادند و در عوض از ماههای غیر حرام به همان مدت جنگ را حرام اعلام می‌کردند.

در اتقان آمده است که ماتریدی می‌گوید: تفسیر عبارت از قطع و یقین نسبت به مراد و مدلول لفظ است که مفسر بتواند خدا را بر اظهار نظر خود شاهد بگیرد، پس اگر دلیل قطعی بر آن باشد، تفسیر او صحیح است و در غیر این صورت، تفسیر به رأی است که آن نهی شده و تأویل، ترجیح یکی از احتمالات است بدون قطع و شاهد گرفتن خدای تعالی بر مقصود خود [سیوطی ۱۴۲۱ ج ۲: ۵۴۵].

ابوطالب ثعلبی می‌گوید: تفسیر، بیان وضع لفظ است، حقیقت باشد یا مجاز، مانند تفسیر «صراط» به «طریق» و «صیِّب» به «باران»؛ و تأویل، بیان باطن لفظ است که از «أول» به معنی بازگشت به عاقبت امر گرفته شده است. پس تأویل، خیر دادن از حقیقت مراد و تفسیر، خیر دادن از دلیل مراد است، زیرا لفظ کاشف از مراد است و کاشف دلیل می‌باشد؛ مانند فرموده خدای تعالی در آیه ۱۴ سوره حجر: «أَنْ رَّبَّكَ لَبَّالْمُرْصَادِ» که تفسیرش چنین است: «مرصاد» از «رصد» گرفته شده است. «رَصَدْتَهُ» یعنی «رَقَبْتَهُ» (آن را زیر نظر گرفته و مراقبش بودم) و «مرصاد» باب مفعال از آن. و تأویل آن عبارت است از هشدار از مسامحه و سهل‌انگاری نسبت به امر خداوند و برحذر داشتن از غفلت؛ و دلایل قطعی می‌رساند که مقصود همین است، اگرچه برخلاف وضع آن در لغت است [سیوطی ۱۴۲۱ ج ۲: ۵۴۵].

بعضی دیگر گفته‌اند: تفسیر آن چیزی است که متعلق به روایت است و تأویل متعلق به درایت، زیرا کشف مراد خدای تعالی جایز نیست مگر با خبر و حدیثی از نبی اکرم (ص) یا صحابه‌ای که شاهد نزول قرآن بوده است. اما تأویل که ترجیح یکی از احتمالات است، بر اجتهاد تکیه دارد و بر مبنای شناخت مفسر ذات الفاظ و مدلولات آن و لغت عرب و موارد استعمال آن بر حسب شناخت اسلوب‌های عربی و استنباط معانی از مجموع همه اینها است [عبدالرحمن ۱۴۰۶: ۵۲]. ابوالفتوح رازی در این باره گفته است:

فرق میان تفسیر و تأویل آن است که تفسیر، علم سبب نزول آیه باشد
و علم به مراد خدای تعالی از آن لفظ تعاطی آن نتوان کردن الا از
سماع و آثار، و تأویل چون کسی عالم باشد به لغت عرب و علم

اصول را متقن باشد، او را حمل آیه بر احتمالات لغت کند... [۱۳۵۲]

ج ۱: ۱۴]

صاحب تمهید اعتقاد دارد: فرق بین تفسیر و تأویل در این است که تفسیر توضیح جنبه‌های مبهم لفظ است و تأویل توجیه آن چیزی است که شک برانگیز است؛ یعنی تأویل در منسبهاست و تفسیر در مبهمات [معرفت ۱۴۱۶ ج ۳: ۲۸].

موارد استعمال تأویل در قرآن و معانی آن

خداوند متعال لفظ تأویل را در موارد متعددی در قرآن ذکر فرموده است؛ کلمه تأویل در قرآن ۱۷ بار در ۱۵ آیه ذکر شده است، بدین ترتیب:

سوره یوسف، در آیات ۶، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۱۰۰ و ۱۰۱؛ سوره اعراف، آیه ۵۳ (۲ بار)؛ سوره آل عمران، آیه ۷ (۲ بار)؛ سوره کهف، آیه ۷۸ و ۸۲؛ سوره اسراء، آیه ۳۵؛ سوره یونس، آیه ۳۹؛ سوره نساء، آیه ۵۹.

با توجه به آیات مذکور و با دقت در موارد استعمال تأویل در آیات و اقوال علما درباره آن، می‌توان درک کرد که تأویل در قرآن در معانی متعددی به کار رفته است؛ اگرچه مآل و بازگشت همه این معانی به یک حقیقت است، گویا مشترک معنوی است. از جمله:

۱) تحقق خارجی امر یا اموری اعم از دنیوی و اخروی

«هل ينظرون الا تأويله، يوم يأتي تأويله يقول الذين...» [اعراف: ۵۳].^۱ در این آیه تأویل به معنای وقوع خارجی وعده‌های قیامت است. «هل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لئما يأتيهم تأويله» [يونس: ۳۹].^۲ در این آیه مقصود از تأویل وقوع خارجی واقعیتها اعم از دنیوی و اخروی است.

۱. «آیا جز این است که انتظار تأویل (وقوع خارجی) آن را می‌برند، روزی که وقوع خارجی آن محقق شود...»
 ۲. «بلکه آنان آنچه را که احاطه به دانستن آن ندارند تکذیب می‌کنند و هنوز وقوع خارجی آن برای آنها نیامده است.»

۲) به معنای علت و غرض و بیان صورت اصلی

«سَأْنَبِكُ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» [کهف: ۷۸].^۱ «ذَلِكُ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» [کهف: ۸۲].^۲

چنان‌که ملاحظه می‌شود در دو آیه فوق، استعمال لفظ تأویل برای بیان علت و غرض و صور اصلی است که در داستان موسی^(ع) و آن عالم (خضر) در سوره کهف آمده است. خضر دست به انجام اموری می‌زند که برای موسی^(ع) سؤال برانگیز است و موسی^(ع) در سه مورد از او سؤال می‌کند:

مورد اول: وقتی بود که سوار کشتی شدند و خضر آن کشتی را سوراخ کرد [کهف: ۷۱].

مورد دوم: وقتی بود که با آن پسر بچه روبه‌رو شدند و خضر او را کشت [کهف: ۷۴].

مورد سوم: وقتی بود که با هم وارد قریه‌ای شدند و از اهل آن طعام خواستند و آنان از دادن طعام به آن دو امتناع کردند و در هنگام خروج دیوار شکسته‌ای را دیدند که در حال ریزش بود و خضر آن را تعمیر کرد و سپس در جواب به حضرت موسی^(ع) علت و غرض اعمال خود را بیان کرد و صورتی را که بر موسی مخفی بود، آشکار نمود. خضر^(ع) می‌فرماید: «اما کشتی را شکستم، چون صاحبانش فقیرانی بودند که با آن کسب و ارتزاق می‌کردند و چون پادشاه کشتی‌های بی‌عیب را غصب می‌کرد، آن کشتی را معیوب ساختم تا پادشاه آن را غصب نکند [کهف: ۷۹] همچنین در دو مورد دیگر علت عمل خود و صورت مخفی قضیه را بیان می‌کند [کهف: ۸۱، ۸۲].»

آلوسی گفته است: «ذَلِكُ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» [کهف: ۸۲] در حقیقت همان علت غایی واقعه است. وقتی خضر کارهای به ظاهر منکر خود را برای موسی بیان کرد، گفت: این

۱. «به زودی تو را به تأویل آنچه بر آن توانستی صبر کنی، آگاه خواهم کرد.»

۲. «این تأویل آن چیزی است که نتوانستی بر آن صبر کنی.»

است علت و هدف کارهایی که تو بر آن شکبیا نبودی تا در پایان فایده آن بر تو آشکار شود [بی تاج ۱: ۴].

۳) نتیجه و عاقبت امر

مانند آیه «و أوفوا الكيل إذا كلتم و زنوا بالقسطاس المستقيم ذلك خير و أحسن تأويلاً» [الاسراء: ۳۵].^۱

«یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ... ذلك خیر و أحسن تأويلاً» [نساء: ۵۸].^۲ در این آیات تأویل به معنی پیامد و عاقبت است. مجاهد گفته است: «احسن جزاء»؛ جزایش نیکوتر است [رازی ۱۳۵۲ ج ۳: ۴۲۵].

۴) تأویل به معنای تعبیر خواب

خداوند به یوسف علم تعبیر خواب آموخت و یوسف از این طریق می توانست به بخشی از اسرار آینده آگاهی پیدا کند. در آیاتی که در سوره یوسف آمده (۸ آیه) مقصود از تأویل، همین معناست.

«كذلك یحییك ربك و یعلمك من تأویل الأحادیث» [یوسف: ۶]؛ «و كذلك مکتنا لیوسف فی الأرض و لنعلمه من تأویل الأحادیث» [یوسف: ۲۱]؛ «هذا تأویل رؤیای من قبل» [یوسف: ۱۰۰].^۱

۱. «بیمانه را تمام و کمال بدهید وقتی بیمانه می کنید و با ترازوی صحیح بسنجید که این کار بهتر و نیک فرجامتر است (از حیث عاقبت و نتیجه بهتر است).»

۲. «ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید از رسول خدا و از اولی الامر. پس هرگاه اختلاف کردید در امری از امور دین پس بازگردانید آن را به خدا و رسول خدا، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید و این برای شما بهتر و خوش عاقبت تر است.»

۳. «بدین سان پروردگارت تو را برمی گزیند و علم تأویل احادیث را به تو می آموزد.»

۴. «بدین سان یوسف را در زمین متمکن ساختیم تا علم به تأویل احادیث را به وی بیاموزیم.»

در مجمع‌البیان آمده است: مقصود از تأویل احادیث، تعبیر رؤیاست، به این جهت که اوضاع و احوال مردم و مآل کارهایشان از خوابهایشان معلوم می‌شود و معنای تأویل بازگشت کار آنان است به آنچه در خواب دیده‌اند [طبرسی ۱۴۰۶ ج ۵: ۳۲۰]. صاحب‌المیزان می‌گوید:

رؤیا را احادیث گفت، چون حقیقت رؤیا هم حدیث نفس است و خواب حادثه‌ای از حوادث را به صورت مناسبی برای انسان تصویر می‌کند، همان‌طوری که در بیداری، گوینده با لفظ برای شنونده این کار را می‌کند [طباطبایی ۱۳۹۳ ج ۱۱: ۷۹].

بعضی تأویل الأحادیث را اعم از علم به تعبیر خواب و غیر از آن دانسته‌اند و گفته‌اند مقصود علم به رؤیا و علم به کتب انبیای گذشته است [شیر ۱۴۱۴: ۳۵۸].

بیضاوی معتقد است: مقصود این است که خداوند به یوسف در زمین تمکن داد و علم احادیث به وی آموخت تا عدل را برپا دارد و تدبیر در امور کند و معانی کتاب‌های تعالی و احکام آن را دریابد و اجرا کند و با تعبیر خوابها، حوادث آینده را بشناسد و با تدبیر از آنها جلوگیری کند [۱۴۲۰ ج ۳: ۲۸۰].

۵) تأویل به معنای رأی باطل و مطابق میل خود

آیه «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» [آل عمران: ۷]^۱ همان است که محور اصلی جنگهای حضرت علی^(ع) بوده است. روایتی از رسول اکرم^(ص) نقل شده که فرمودند: «من بر سر تنزیل قرآن با مشرکین جنگیدم و علی بر سر تأویل قرآن با منافقان خواهد جنگید».

۱. این تعبیر (تحقق خارجی) رؤیای قبلی من است.

۲. اما کسانی که در دل‌هایشان میل به باطل هست پیرو مشابهات قرآن می‌شوند تا با تأویل آن مطابق رأی باطل خود به فتنه‌گری بپردازند.

عن السكونی عن جعفر عن أبيه عن جده عن ابيه قال: «قال رسول الله (ص) ان فيكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله، و هو علي بن ابي طالب» [عاشی ۱۳۸۰ ج ۱: ۱۵].

۶) تأویل به معنای باطن

در تفسیر عیاشی از فضیل بن یسار روایت شده:

قال: «سألت ابا جعفر^(ع) عن هذه الرواية: ما في القرآن آية إلا ولها ظهر و باطن، و ما فيه حرف الأوله حدة و لكل حدة مطلع، ما يعني بقوله: ظهر و باطن؟ قال: ظهره تنزيله و باطنه تأويله، منه ما مضى و منه ما لم يكن بعد، يجرى كما يجرى الشمس و القمر، كلما جاء منه شيء وقع، قال الله: و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم، نحن نعلمه» [۱۳۸۰ ج ۱: ۱۱].

از حضرت امام محمد باقر^(ع) درباره این روایت سؤال کردم: هیچ آیه‌ای در قرآن یافت نمی‌شود مگر آنکه برایش ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی در آن نهاده نشده مگر آنکه برایش حدی و هر حدی هم دارای نظرگاهی است، مقصود رسول الله (ص) از ظاهر و باطن چیست؟ حضرت فرمود: ظاهر قرآن تنزیل و باطن آن تأویل آن است، از آن چیزهایی گذشته و چیزهایی اصلاً مصداق پیدا نکرده، قرآن چون خورشید و ماه، سیر و جریانی دارد که در سیر خود به هر فرد از مصداقش برسد، در آن مستقر می‌شود، خداوند تعالی فرمود: به تأویل آن جز خدا و راسخون در علم کس دیگر دانایی ندارد، آری ما آن را می‌دانیم.

امام^(ع) مفاهیم کلی قرآن را به جریان خورشید و ماه تشبیه کردند؛ یعنی همان‌گونه که آفتاب و ماه همیشه در جریانند و هر روز از نو پدید می‌آیند، مطالب قرآنی نیز برای همیشه جریان دارد و هر روز مفاهیم جدیدی از آن پیدا می‌شود

[معرفت ۱۳۷۹: ص ۹۰]. این روایت را صاحب المیزان مورد بررسی قرار داده و از آن چنین نتیجه گرفته است:

اولاً، برای قرآن کریم مراتب متعددی از معنا وجود دارد که تماماً مورد نظر بوده و بر حسب اختلاف اهلش پیش می‌آید.

ثانیاً، ظاهر و باطن قرآن دو امر نسبی است، یعنی هر ظاهری نسبت به ظاهرتر از آن باطل محسوب می‌شود و بالعکس، هر باطنی نسبت به باطن‌تر از آن ظاهر نامیده می‌شود [طباطبایی ۱۳۹۳ ج ۳: ۷۳].

آقای معرفت در این خصوص می‌گوید: بطن آیه را از آن جهت تأویل می‌گویند که ظاهر مقید آن را به مفهومی وسیع و آزاد ارجاع می‌دهد، و لذا تأویل برداشتهای کلی و همه جانبه، با قطع نظر از خصوصیات موردی است که از هر آیه به دست می‌آید و سرّ جاودانگی قرآن در همین است [۱۳۷۹: ۹۰].

۷) معانی دیگر تأویل

۱- به معنای کشف غوامض و آنچه مردم از درک آن عاجزند و در این صورت مترادف تفسیر است، چنانچه بعضی از مفسرین تأویل و تفسیر را یکی دانسته‌اند [طباطبایی ۱۳۹۳ ج ۳: ۴۶].

۲- مقصود از تأویل، دست کشیدن از معنای ظاهری و ارجاع آن به معنای خفی آن است. به عبارت دیگر، حمل لفظ بر معنای مرجوح بنا به ادلّه عقلی را تأویل می‌گویند: «التأویل

ارجاع الکلام و صرفه عن معنی الظاهری الی معنی أخفی منه» [طریحی ۱۳۶۵ ج ۵: ۳۱۲].

معنای اخیر بیشتر در بین متأخرین شهرت دارد که همان معنای اصطلاحی آن است.

صاحب المیزان می‌گوید: تأویل مخصوص تشابهات نیست و به شهادت آیات، تأویل

برای تمام قرآن ثابت است.

در سوره یونس در ردّ سخن کافران که نسبت افترا به قرآن می‌دادند، می‌فرماید: «ما کان هذا القرآن أن یفتی...» تا آنجا که می‌فرماید: «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لَمَّا یأتهم تأویلہ...» [یونس: ۳۷، ۳۸، ۳۹].^۱

در تفسیر المیزان بحث مفصل و طولانی در این باره ارائه شده که در اینجا به ذکر خلاصه‌ای از آن بسنده می‌شود:

۱- تأویل عبارت از حقیقتی است که تکیه‌گاه و مستند بیانات قرآنی است، اعم از احکام و مواعظ و آیاتی که منضم حکمت است.

۲- تأویل مختص آیات متشابه نیست، بلکه تمامی قرآن دارای تأویل است، خواه محکم باشد و خواه متشابه؛ و معنی اینکه آیات دارای تأویل هستند و به آن رجوع می‌کنند، غیر از رجوع متشابه است به محکم.

۳- تأویل از قسم مفاهیمی که مدلول لفظ هستند، نیست بلکه این حقیقت از امور عینی و خارجی است و آن حقیقتی است که از افق افهام عمومی بالاتر بوده و در قالب الفاظ نمی‌گنجد و اینکه خداوند تعالی آن را در قید الفاظ قرار داده، برای این است که تا حدی به ذهن بشر نزدیک شود.

۴- الفاظ آیات قرآن نسبت به آن حقیقت متعالیه جنبه متالی دارد، تا به نحو دلالت مثال بر ممثّل، آن حقیقت و مطلب را به فهم شنونده نزدیک نماید.

۵- اینکه در سالهای اخیر مشهور شده که تأویل را به معنای خلاف ظاهر اطلاق می‌کنند، صحیح نیست و سند درستی ندارد [طباطبایی ۱۳۹۳ ج ۳: ۳۴ به بعد].

۱. «و نشاید که این قرآن بر ساخته از سوی کسی غیر از خداوند باشد بلکه تصدیق‌کننده سایر کتب آسمانی و بیان‌کننده آن کتاب است که در آن تردیدی نیست که از جانب پروردگار جهانیان است، یا می‌گویند پیامبر آن را از پیش خود ساخته، بگو اگر راست می‌گویید سوره‌ای به مانند آن بیارید و هر کس را که می‌توانید به کمک فرا بخوانید، حق این است که آنان چیزی را که به شناخت آن احاطه پیدا نکرده‌اند و سرانجام آن هنوز برایشان آشکار نشده دروغ می‌انگارند، بدین سان دروغ پنداشتند کسانی هم که قبل از ایشان بودند، پس بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه است.»

ابن تیمیه درباره تأویل می‌گوید که تأویل از قبیل مفاهیم نیست، بلکه از امور عینی است. وی در این باره می‌نویسد: هر چیز چهار مرحله وجودی دارد: وجود ذهنی، وجود لفظی، وجود کتبی و وجود عینی. تمامی آنچه در قرآن آمده است، همان سه وجود ذهنی، لفظی و کتبی است و تأویل وجود عینی همه آنهاست، مثلاً وقتی از مکه، منی، عرفات و مشعر سخن به میان می‌آید، وجود عینی آنها، تأویل آنها به شمار می‌رود و در واقع مصداق عینی هر چیزی تأویل آن است، زیرا بازگشت تمام مراحل وجودی هر چیز به همان وجود عینی آن است. علامه طباطبایی نیز تأویل را وجود عینی خارجی می‌داند ولی نه مانند ابن تیمیه که نام مصداق را تأویل گذارده است، بلکه به نظر علامه ملاکهای احکام و مصالح تکالیف و رهنمودهای شرع، تأویل آنهاست؛ زیرا تمامی احکام و تکالیف از آن ملاکها و مصالح واقعیه نشأت گرفته‌اند. پس مآلاً همه آنها به آن ملاکها ارجاع می‌شود و غرض و هدف، صرفاً تحقق آنهاست [معرفت: ۱۳۷۹: ۸۹].

آیا علم به تأویل به خدای تعالی اختصاص دارد؟

خداوند تعالی می‌فرماید:

هو الذی أنزل علیک الکتاب مینه آیات محکمات هن أم الکتاب و آخر متشابهات، فأما الذین فی قلوبهم زغ فیتبعون تشابه مینه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأویل و ما یعلم تأویل الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یدکر الا اولوالالباب [آل عمران: ۷].^۱

۱. «او آن خدایی است که فرو فرستاد بر تو کتاب را که بعضی از آیات آن آیات محکمات است که اصل و اساس کتاب همانها هستند و بعضی دیگر آیات متشابهات است، اما کسانی که در دلهاشان میل به انحراف و کجی وجود دارد متشابهات آن را پیروی می‌کنند تا مردم را بفریبند و همراه سازند و آیات را مطابق میل خود تأویل می‌کنند، در حالی که تأویل آن را نمی‌داند کسی جز خدا و راسخون در علم می‌گویند ایمان آوردیم به آن، همه این آیات از جانب پروردگار است و یادآور نمی‌شوند مگر صاحبان خرد.»

طبرسی آیات محکمات را چنین معنا می‌کند: «أحکمت عباراتها بأن حفظت من الاحتمال والاشتباه» [۱۳۷۱ ج ۱: ۱۵۹] یعنی عبارات آن محکم است زیرا از احتمال و اشتباه محفوظ است.

«هنّ أمّ الكتاب» یعنی آیات محکمات اصل کتاب است که متشابهات بر آن حمل می‌شود و به آن برمی‌گردد.

ایشان در معنای متشابهات می‌گوید: چیزهایی که بعضی به بعضی دیگر شبیه هستند و باعث اشتباه می‌شوند، زیرا مقصود به وسیله آنها مشتبه می‌گردد [۱۳۷۹ ج ۱: ۱۵۹].

منظور از «زیغ» نیز میل از حق و کجی و انحراف از آن است. «فأما الذين في قلوبهم زيغ...»: کسانی هستند که دل‌هایشان به جهت شک یا جهل از حق منحرف گردیده است، زیرا شک و جهل هر دو زیغ است (از مصادیق زیغ است). در نتیجه، اینان از متشابهات قرآن تبعیت می‌کنند و به جهت فتنه‌جویی در رأی باطل خود به آنها احتجاج می‌نمایند [طبرسی ۱۴۰۶ ج ۲: ۶۹۸].

«ولا يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم» یعنی بجز خداوند و علمایی که راسخ و ثابت گردیدند در علم، کسان دیگری به حقیقت تأویلی که واجب است این آیات بر آن حمل شود، راه نمی‌یابند.

بعضی در «الأله» وقف کردند، «والراسخون في العلم» را مبتدا و «واو» را استیناف گرفته‌اند و علم به متشابه را فقط مخصوص به خدا دانسته‌اند [طبرسی ۱۴۰۶ ج ۲: ۶۹۸].

«واو» در «والراسخون فی العلم» عطف است یا استیناف؟

مفسرین دربارهٔ اینکه «راسخون در علم» عطف بر «الله» باشد یا مبتدا، اختلاف کردند. در این مورد دو نظر مطرح شده است: نظر اوّل اینکه «واو» در «والراسخون فی العلم» عطف باشد که در نتیجه «الراسخون فی العلم» عطف بر «الله» می‌شود، یعنی علاوه بر خدا راسخون در علم هم تأویل آیات را می‌دانند و در این صورت «يقولون» حال می‌شود که حاصل آن می‌شود: تأویل متشابهات را کسی نمی‌داند مگر خدا و راسخون در علم، در حالی که می‌گویند ایمان آوردیم به آن، همهٔ این آیات از جانب پروردگار ماست (در نتیجه راسخون در علم هم به تأویل آگاه هستند).

نظر دوم این است که «واو» استیناف باشد. در این صورت «والراسخون فی العلم» مبتدا و «يقولون» خبر آن است که در این صورت چنین معنا می‌شود: تأویل آیات متشابه را هیچ کس نمی‌داند جز خداوند و راسخون در علم می‌گویند ایمان آوردیم به آن، همه آیات از جانب پروردگار ماست.

هر یک از این دو نظر طرفدارانی دارد. مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان گفته

است: در ترتیب و نظم و معنای راسخون دو قول است:

۱- «راسخون» به وسیلهٔ «واو» به «الله» عطف شده است؛ یعنی تفسیر متشابهات را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند، و راسخان تأویل آن را می‌دانند، در حالی که می‌گویند ما ایمان آوردیم به آن و همه از جانب خداست. همین قول از امام باقر^(ع) نقل شده که فرمود: پیغمبر اکرم^(ص) افضل راسخان در علم بود و چیزی بر آن حضرت نازل نشد مگر اینکه تفسیر و تأویل آن را می‌دانست و اوصیای گرامی‌اش نیز تفسیر و تأویل همهٔ قرآن را می‌دانستند. مؤید این مطلب این است که صحابه و تابعین تمام قرآن را تفسیر کرده‌اند و نقل نشده که آنان در جایی توقف کنند و بگویند: این مورد از متشابهات است و جز خدا کسی آن را نمی‌داند و ابن عباس نیز در مورد این آیه می‌گفت من از راسخان در علم هستم.

۲- «واو» در «والراسخون فی العلم» عطف نبوده و اوّل کلام است. بنابراین منظور این است که تفسیر تشابهات را جز خدا کسی نمی‌داند. کلمه «راسخون» مبتدا و «یقولون» خبر آن است. بنابراین آنچه جز خدا کسی نمی‌داند از قبیل این امور است: مدت زندگی این امت، وقت رستاخیز، فانی شدن دنیا و... .

مرحوم طبرسی در تفسیر جوامع الجامع به استناد روایتی که از امام باقر^(ع) نقل شده است: «کان رسول الله افضل الراسخين فی الله»، قول اول را ترجیح داده است [۱۴۰۶ ج ۳: ۷۰۱، ۱۳۷۱ ج ۱: ۱۶۰].

أدلة مفسّرين بر اینکه «واو» عطف نیست و استیناف است

فخر رازی در تفسیرش بعد از بیان هر دو نظر، قول دوم را صحیح شمرده است؛ یعنی «والراسخون» عطف نشده باشد بلکه کلام در «الأ لله» تمام شده و «واو» برای ابتداست و دلایلی برای تأیید این نظر ذکر کرده است:

۱- لفظ اگر دارای یک معنای راجح باشد و دلیل قویتری دلالت کند که آن ظاهر مراد نیست و بدانیم که مراد خدای تعالی بعضی از مجازات آن حقیقت است و مجازات هم بسیار باشند و ترجیح بعضی از این مجازات بر بعض دیگر فقط از طریق مرجّحات لغوی ممکن است و مرجّحات لغوی جز ظن ضعیف افاده نمی‌کند و وقتی یک مسأله قطعی و یقینی باشد استفاده از دلایل ظنی ضعیف جایز نیست (پس تأویل متشابه جایز نیست).

۲- کلمات قبل از این آیه، دلالت می‌کند که طلب تأویل متشابه مذموم است، هنگامی که فرمود: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ...»، اگر تأویل متشابه جایز بود، خداوند آنان را مذمت نمی‌کرد.

۳- خداوند راسخون در علم را مدح کرد به اینکه می‌گویند ایمان آوردیم و می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» [بقره: ۲۶] و این راسخون اگر به طور تفصیل به تأویل تشابهات عالم بودند، دیگر ایمان به آن شایسته مدح نبود، زیرا هر کسی چیزی را به طور تفصیل بداند، حتماً به آن ایمان می‌آورد. جز این نیست که راسخون در علم کسانی هستند

که با دلایل قطعی می‌دانند که خدای تعالی عالم به معلوماتی است که نهایت ندارد و می‌دانند که قرآن کلام خداست و می‌دانند که خدای تعالی به باطل و عبث سخن نمی‌گوید، لذا وقتی آیه‌ای را می‌شنوند که با دلایل قطعی دلالت می‌کند بر اینکه ظاهر آن مراد نیست، تعیین مراد را به علم خدای تعالی واگذار می‌کنند و یقین دارند که آن معنی هر چه باشد، حق و صواب است؛ پس اینان راسخان در علمند که با ترک ظاهر، قطع و یقین آنان متزلزل نمی‌شود.

۴- اگر «والراسخون فی العلم» عطف باشد به «الأ لله» قول خدای تعالی «یقولون اماناً به» باید ابتدای کلام باشد و این از فصاحت بعید است، بلکه بهتر بود بگوید: «و هم یقولون اماناً به» یا می‌گفت «و یقولون اماناً به».

۵- «کلُّ من عند ربنا» یعنی اینکه آنان ایمان آوردند به آنچه به تفصیل شناختند و به آنچه تفصیل و تأویل آن را نمی‌دانند. اگر عالم به کل بودند، کلام این فایده را نداشت.

۶- از ابن عباس نقل شده است که تفسیر قرآن بر چهار وجه است: اول، تفسیری که جایز نیست بر هیچ کس جهلش. دوم، تفسیری که عرب با زبانش آن را می‌داند. سوم، تفسیری که علما می‌دانند. چهارم، تفسیری که جز خدا کسی نمی‌داند [ج ۷: ۱۷۶].

صاحب‌العیان نیز «واو» را استیناف گرفته، می‌گوید: از ظاهر حصری که در آیه هست، روشن می‌شود که علم به تأویل مخصوص ذات اقدس باری تعالی است و «واو» در «والراسخون فی العلم» برای استیناف است. از مقابله «فأما الذین فی قلوبهم زیغ...» با راسخون در علم، معلوم می‌شود مردم در أخذ کتاب الهی دو دسته‌اند:

یک دسته پیروی از مشابهات می‌کنند و دسته دیگر که راسخین در علمند چون به متشابه برسند، می‌گویند: «امنا به کل من عند ربنا». این تفاوت به دلیل اختلاف قلبی آنان است. یک‌دسته به دلیل زیغ و اضطراب قلبی مشابهات را دنبال کرده و دسته دیگر به واسطه رسوخ در علم، راه صحیح را می‌پیمایند.

اگر کسی «واو» را عاطفه بگیرد و بخواهد به این سبب راسخون در علم را هم از دانایان به تأویل به شمار آورد؛ علاوه بر اینکه خلاف ظاهر مرتکب شده، مواجه با اشکالی دیگری هم هست. زیرا در این صورت رسول خدا^(ص) از راسخین در علم بلکه افضل آنان است؛ روش

قرآن در آیات این چنین بوده که هرگاه صفتی را برای جماعتی ذکر کرده که رسول خدا (ص) هم در بین آنان بوده، از ایشان به طور جداگانه، در اول، به طوری که شایسته مقامشان باشد، نام برده است. مانند آیات:

«من الرسول بما أنزل إليه من ربه و المؤمنون» [بقره: ۲۸۵]. «ثم أنزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين» [توبه: ۲۶]. «لكن الرسول و الذين آمنوا...» [توبه: ۸۸]. «و هذا النبي و الذين آمنوا...» [آل عمران: ۶۸]. «يَوْمَ لَا يَخْزَى اللَّهُ النَّبِيَّ و الذين آمنوا معه...» [تحریم: ۸].

بنابراین اگر جمله «والراسخون في العلم» عطف بود و می‌خواست آنان را در علم به تأویل شرکت دهد، بنابر روش خود، باید چنین می‌فرمود: «و ما يعلم تأويله الا الله و رسوله و الراسخون في العلم...».

پس ظاهر آیه، علم به تأویل را مختص ذات اقدس باری تعالی می‌داند ولی این مطلب منافاتی ندارد با اینکه کسانی استثنا شده باشند، چنان که آیاتی که علم غیب را مختص خداوند می‌داند، عده‌ای را با این وصف استثنا کرده است؛ مانند: «فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ احْداً الا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...» [جن: ۲۷].

این امر منافاتی ندارد با اینکه از ادله دیگر فهمیده شود که راسخون در علم، به تأویل متشابهات آگاه هستند و اینکه راسخون در علم را در مقابل «الذين في قلوبهم زيغ» قرار داد سپس آنان را با «كل من عند ربنا» توصیف و مدح کرد. می‌خواهد بگوید راسخان در علم از نظر علم و دانایی به خدا و آیاتش دارای یک نحو علم ثابت و پابرجا هستند که غبار شک و تردید به دامانشان نمی‌نشیند و تشابه در آیات موجب اضطراب قلبشان نمی‌شود، بلکه ایمان قلبی به آن پیدا می‌کنند. در جمله «امنا به كل من عند ربنا» دلیل و نتیجه را با هم تذکر داد؛ یعنی چون محکم و متشابه هر دو از جانب خداست، به هر دو ایمان دارند؛ یعنی ایمان و عمل به محکم و ایمان تنها به متشابه و رجوع در عمل به محکم [ج ۳: ۲۸]. سیوطی در اتقان [۱۴۲۱ ج ۳: ۳۰۰] (شماره صفحات جلد اول و دوم بیوسته است). قول به استیفاف بودن «او» را ترجیح داده است و ادله آن را چنین ذکر کرده است:

۱- عبدالرزاق در تفسیر خود و حاکم در مستدرک، قرائت ابن عباس را چنین آورده‌اند:
 «و ما يعلم تأویله إلا الله و يقول الراسخون فی العلم امناً به» و این دلالت می‌کند که «واو» برای استیناف است. اگرچه با این روایت، قرائت ثابت نمی‌شود ولی کمترین مرتبه‌اش این است که خیر صحیحی از ابن عباس است و مؤید آن این است که آیه بر مذمت پیروان متشابه و توصیف آنان به کجی و فتنه‌جویی دلالت دارد و کسانی را که علم آن را به خدا واگذاشته‌اند، مدح کرده است.

۲- طبرانی در الکبیر، از ابومالک اشعری آورده که شنیده است رسول خدا (ص) فرمود: برای اتم نمی‌ترسم مگر از سه چیز، اول اینکه ثروت آنان زیاد شود، پس حسادت کنند و با هم به مقاتله برخیزند. دوم، اینکه کتاب خدا بر آنان گشوده شود، پس مؤمن آن را بگیرد و بخواهد تأویل کند، حال آنکه تأویل آن را نمی‌داند مگر خداوند....

سیوطی در تفسیر جلالین (بی‌تاج ۱: ۱۶۹) هم «واو» را استیناف گرفته، «والراسخون فی العلم» را مبتدا و «یقولون امناً به» را خبر آن. لذا معنی آیه چنین می‌شود: تأویل متشابهات را جز خدا کسی نمی‌داند و راسخون در علم می‌گویند ایمان آوردیم و همه این آیات چه محکم و چه متشابه همه از جانب خداست.

ادله کسانی که «واو» را عطف می‌دانند

سیوطی در اتفاق [۱۶۲۱ ج ۱: ۳۰۰] در این باره گفته است: از مجاهد، از ابن عباس روایت شده که گفت: من از راسخان در علم هستم. ابن ابی‌الحاتم از ضحاک آورده است که راسخون در علم تأویل متشابهات را می‌دانند، اگر نمی‌دانستند، ناسخ و منسوخ و حلال و حرام و محکم و متشابه آن را از یکدیگر باز نمی‌شناختند و این قول را نووی اختیار کرده و صحیح‌ترین اقوال شمرده است، زیرا بعید است خداوند بندگان را به نحوی خطاب کند که احدی از خلق به شناخت آن راه نداشته باشد.

مرحوم طبرسی هم همین قول را، که ذکر آن گذشت، ترجیح داده است. در تفسیر نمونه در ذیل آیه مورد بحث چنین آمده است:

هماهنگ با نظم آیه این است که «راسخون» را عطف بر «الله» بدانیم، به دلیل اینکه:

۱- بسیار بعید به نظر می‌رسد که در قرآن اسراری باشد که جز خدا کسی آن را نداند حتی پیامبر (ص).

۲- چنانچه طبرسی هم گفته، هیچ وقت در بین مفسران قرآن دیده نشده که از بحث درباره آیه‌ای خودداری کنند، بلکه دائماً برای کشف معانی و اسرار قرآن تلاش کرده‌اند.

۳- اگر قرار بود راسخون در علم در برابر آنچه نمی‌دانند، تسلیم باشند، بهتر بود می‌گفت «راسخان در ایمان».

۴- روایات بسیاری نقل شد که همگی تأیید می‌کنند که راسخان در علم، تأویل قرآن را می‌دانند [ج ۲: ۳۲۷].

مرحوم سیدشریف رضی نیز گفته است: آنان که «والراسخون فی العلم» را جمله استینافی گرفته‌اند، در واقع علما را از مرتبه‌ای که استحقاق آن را دارند پایین آورده‌اند. با اینکه خداوند به علما راه و روش و نوری اعطا کرده تا در پرتو آن با توفیق الهی تاریکیها را پشت سر نهاده و معارف حقه الهی را درک کنند [۱۳۵۵ ج ۵: ۴].

شأن نزول آیه مورد بحث

سید قطب در این باره می‌نویسد: روایت شده است که نصارای نجران به پیامبر گفتند: آیا تو نمی‌گویی که مسیح «کلمة الله و روح مینه» است؟ آنان می‌خواستند با استفاده از این تعبیر معتقدات خود را نسبت به حضرت عیسی اثبات کنند که او بشر نیست و روح خداست (و یا پسر خداست). در حالی که آیات قطعی و محکمی را که وحدانیت خدا را به طور مطلق ثابت می‌کند رها کرده و آیاتی را که نفی شریک و فرزند را می‌کند نادیده گرفتند، لذا این آیات - آیات ابتدای سوره آل عمران - نازل شد.

در آنجا که فرمود: «هوالذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء، لا اله الا هو العزیز الحکیم» [آل عمران: ۶] یعنی مخلوقات را همان‌گونه که می‌خواست صورت‌گیری نمود و هر خصیصه‌ای که وجه امتیاز آن صورت با صورتهای دیگر بود به آن بخشید و او یگانه متولی صورت‌گیری است که بر اساس مشیت و اراده‌اش آن‌گونه که می‌خواهد صورت‌گیری می‌کند. «لا اله الا الله» «العزیز» «ذوالقدره و القوه علی الصنع و التصویر» آن حکیمی که بر اساس حکمتش در خلق و تصویر مخلوقات تدبیر می‌کند.

این قسمت از آیات ظاهراً برای رفع شبهات نصاراً درباره‌ی ایجاد و نحوه‌ی تولید حضرت عیسی^(ع) می‌باشد و هرگونه ربوبیت و الوهیت یا اینکه پسر خدا باشد و یا اقنوم لاهوتی و ناسوتی و سایر چیزهایی را که به تصورات انحرافی و باطل و به‌دور از تفکر توحیدی منتهی می‌شود، نفی می‌کند. بعد از آنکه در قلوب عده‌ای میل به انحراف و کجی «زیغ» پیدا شد؛ یعنی آن کسانی که حقایق قاطع قرآن و آیات محکم آن را ترک گفته و آیاتی را که تأویل‌پذیر بود و معانی مختلفی را دربرداشت، تبعیت کردند تا در پیرامون آن شبهه ایجاد کنند، لذا خدای تعالی این آیات را نازل فرمود: «هوالذی أنزل علیک الکتاب منه آیات محکمت هن أم الکتاب... و ما یعلم تأویله... ربنا لاترغ قلوبنا... أن الله لا یخلف المیعاد» [آل عمران: ۷، ۸].

البته نصّ آیه اعم از این مناسبت است و نشانگر اختلافات مردم است در کتابی که خداوند بر پیامبرش^(ص) نازل کرده، اما اصول اعتقادات شرعی و دقیقی که آیات قرآن بر آن دلالت دارد و از آن فهمیده می‌شود، اینها اصل این کتاب است. اما مقولات و امور عینی همچون نحوه‌ی ایجاد و تولد حضرت عیسی^(ع) که تصدیق آنها متوقف است بر اینکه بپذیریم که همه اینها از مصدر حقی صادر شده است، ولی ماهیات و کیفیات آن درکش واقعاً مشکل و فوق ادراک محدود بشری است.

در این موارد مردم بر حسب استقامت فطری‌شان یا کجی و میل و انحراف از آن، اختلاف کردند؛ کسانی که در دل‌هایشان کجی و انحراف «زیغ» است، اصول واضح و دقیقی را که اعتقادات شرعی و روش عملی زندگی بر آن استوار است ترک گفته و به متشابهات روی

آوردند، غافل از اینکه با این ادراک محدود بشری، هرگز انسان قادر نخواهد بود به کنه حقایق این کتاب دست یابد [ج ۱: ۱۴۶].

راسخون در علم چه کسانی هستند؟

در تفسیر کافی و عیاشی از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمودند: «نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله»؛ راسخان در علم ماییم و ما تأویل آن را می‌دانیم.

در روایت دیگر آمده: «فرسول الله صلی الله علیه و آله، افضل الراسخین فی العلم، قد کلم الله عزوجل جمیع ما أنزل علیه من التنزیل و التأویل». پس رسول خدا برترین راسخان در علم است که در حقیقت خداوند، تنزیل و تأویل همه آیات را برای وی بیان فرموده است [فیض کاشانی ۱۳۳۶ ج ۱: ۱۴۶].

در کتاب احتجاج از امیرالمؤمنین (ع) در حدیثی آمده: خداوند تعالی به دلیل وسعت رحمت و رأفتش بر بندگان و به دلیل اینکه می‌داند کسانی کلام او را تبدیل می‌کنند، کلامش را بر سه قسم قرار داد:

- ۱- قسمی که هم عالم و هم جاهل آن را می‌فهمند.
- ۲- قسمی که آن را نمی‌فهمند مگر کسانی که صفحه ذهنشان را صفا داده و دارای احساسی لطیف و تشخیصی صحیح باشند؛ یعنی آن کسانی که خداوند سینه آنان را برای اسلام گشاده گردانیده است.
- ۳- قسمی که آن را نمی‌فهمند مگر خدا و رسولانش و راسخون در علم [رضی ۱۳۵۵ ج ۵: ۴ - ۹].

سیدرضی در این باره می‌نویسد: دسته‌ای از علما «والراسخون فی العلم» را جمله استینافی گرفته‌اند و در این صورت همه علما را از دانستن تأویل و حقیقت آن و استنباط غوامض قرآن خارج کرده و علما را از مرتبه‌ای که استحقاق آن را دارند،

پایین آورده با اینکه خداوند به علما راه و روش و نوری اعطا کرده تا در پرتو آن با توفیق الهی تاریکیها را پشت سر نهاده و معارف حقه الهی را درک کنند.

دسته‌ای دیگر از علما، «وقف» را بعد از «الراسخون فی العلم» قرار داده‌اند؛ یعنی «واو» را عطف گرفته و علما را در مرتبت علم به تأویل داخل کردند و این قولی است که از ابن عباس روایت شده است.

اما محققون علما به یک منزلت میانه‌ای قائل شدند که در آن نه آن چنان هستند که هیچ از تأویل قرآن ندانند و نه اینکه به آنان جمیع منزلت علم تأویل اعطا شده باشد، بلکه می‌گویند: «ان فی التأویل ما یعلمه العلماء و فیہ ما لا یعلمه الا الله تعالی» و قول راسخون در علم که می‌گویند: «امنا به کل من عند ربنا» دلالت می‌کند بر تسلیم بودن آنان در آنچه نمی‌دانند از تأویل متشابه مانند: وقت قیامت و مانند آن [رضی ۱۳۵۵ ج ۵: ۴ - ۹].

شیخ طوسی [بی‌تاج: ۴۰۰] نیز فرموده: «ما یعلم جمیع المتشابه الا الله»؛ یعنی علم به همه متشابهات مختص خداست. زیرا چه بسا چیزهایی در قرآن هست که انسان با تحصیل مقدمات آن، می‌تواند به آنها علم حاصل کند و چه بسا چیزهایی هست که دانستن آن در توان بشر نیست. راغب اصفهانی نیز قائل به حد وسطی بین دو نظر شده و گفته است: متشابه بر سه قسم است:

- ۱- آیاتی که راهی برای آگاهی و وقوف بر آن نیست، مثل وقت وقوع قیامت و خروج دابة الارض و مانند آن.
- ۲- آیاتی که برای انسان راهی به سوی شناسایی آنها وجود دارد، مثل الفاظ غریب و احکام مشکل و مبهم قرآن (که اگر مقدمات شناسایی آن برای انسان فراهم شود مثل دانستن لغت و نحو و بیان و بدیع و معانی، اسباب نزول و... آن معانی دانسته می‌شود).

۳- نوعی از متشابه که مردد بین امرین است و جایز است معرفت و شناسایی به حقیقت آن، که مخصوص راسخین در علم است و این همان است که پیامبر در مورد حضرت علی^(ع) دعا کرد: «اللَّهُمَّ فَهِّمِ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ» و همین مطلب را در مورد ابن عباس هم گفته است.

نتیجه

در قرآن مجید حدود سیصد آیه وجود دارد که مردم را به تفکر و تدبیر و تعقل دعوت کرده است و حتی در یک آیه هم امر ننموده که قرآن و دستورات آن را نفهمیده و کورکورانه پیروی کنند، چنان که می‌فرماید: «كُتِبَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مَبَارِكٌ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ».

این قرآن کتابی است مبارک که بر تو نازل کردیم تا (امت تو) در آیاتش تدبیر کنند و صاحبان خرد و عقل حقایق آن را متذکر شوند.

با توجه به ریشه «تدبیر» و معنای آن معلوم می‌شود امر به تدبیر چیزی فراتر از معنای ظاهر قرآن است، بلکه هدف از نزول قرآن این است که آیاتش سرچشمه فکر و اندیشه و مایه بیداری وجدانها گردد و مبارک است یعنی خیر مستمر و مداوم دارد و اشاره به دوام استفاده جامعه اسلامی از تعلیمات آن است.

قرآن را به زبان ساده و مردمی فرورستاده تا مردم به آسانی از آن بهره‌مند شوند. «فَأَنمَّا يَسِرَّنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» [دخان: ۵۸] ما قرآن را به زبان تو آسان ساختیم شاید ایشان متذکر شوند.

قرآن کریم برای هدایت همه انسانها در همه اعصار است. نور هدایت قرآن را حد و مرزی نیست و مقید به زمان و مکان و نژاد خاصی نمی‌باشد:

«و ما هی الا ذکرى للبشر» [مدثر: ۳۱] و نیست این آیات مگر تذکر و یادآوری برای نوع بشر.

«و ما هو الا ذکرٌ للعالمین» [قلم: ۵۲] و نیست این قرآن مگر برای جهانیان.

کتابی که برای هدایت همگان تنزل یافته باید به زبانی سخن بگوید که برای همگان قابل فهم و محتوایش برای همه انسانها در همه اعصار قابل استفاده باشد.

از طرفی دیگر، روایات بسیاری از ائمه^(ع) نقل شده است که در آنها سفارش کرده‌اند به تمسک به قرآن، چنان که امام صادق^(ع) در ضمن حدیثی می‌فرماید: «... فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فلیکم بالقرآن...» [کلینی ۱۳۹۲ ج ۴: ۴۰۷] هنگامی که فتنه‌ها همچون شب تاریک بر شما روی می‌آورند (و امور بر شما مشتبه می‌شود) بر شما باد که به قرآن تمسک بجویید.

آقای معرفت درباره تأویل تشابهات گفتاری دارد که خلاصه آن چنین است:

- ۱- بر اساس قاعدة لطف وجود علمایی که عارف به تأویل تشابهات باشند، ضروری است تا مانعی باشند بر اهل زیع و باطل.
- ۲- اگر تأویل تشابهات را جز خداوند کسی نداند نزول قسمت بزرگی از آیات قرآن بی‌فایده می‌شود. در حالی که خداوند تعالی کسانی را که در آیات قرآن تدبیر نمی‌کنند، مورد سرزنش قرار داده است.
- ۳- پیامبر اسلام^(ص) امتش را در ضمن روایاتی به قرآن ارجاع داده است.
- ۴- در بین علما و مفسرین هرگز دیده نشده کسی در تفسیر آیه‌ای به دلیل اینکه از تشابهات است، توقف کند، بلکه همه مفسرین پیوسته سعی‌شان را بر تفسیر همه آیات قرآن مصروف داشته‌اند [معرفت ۱۴۱۶ ج ۳: ۲۶].

منابع

- قرآن کریم. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی و مهدی الهی قمشه‌ای.
- آلوسی بغدادی، شهاب‌الدین محمود. (بی‌تا). تفسیر روح المعانی. اداره الطباعة المنیریة.
- ابن منظور. (۱۹۹۷). لسان‌العرب. بیروت: دارالفکر.
- اصفهانی، راغب. (۱۳۷۵ ش.). مفردات الفاظ قرآن. انتشارات مرتضوی.

- البيضاوى، قاضى ناصرالدين. (۱۴۲۰ ق.). انوار التنزيل و اسرار التأويل (تفسير بيضاوى). بيروت: دارالفكر.
- رضى، سيد شريف. (۱۳۵۵ ش.). حقايق التأويل فى مشابه التنزيل. نجف: الغرى.
- حجتى، سيد محمداقبر. (۱۳۶۸ ش.). سه مقاله در تاريخ تفسير و نحو. بنياد قرآن.
- رازى، امام فخر. (بى تا). التفسير الكبير. بيروت: دار احياء التراث العربى.
- رازى، جمالالدين شيخ ابوالفتح. (۱۳۵۲ ش.). تفسير روح الجنان و روح الجنان. اسلاميه.
- سيوطى، جلالالدين. (۱۴۲۱ ق.). الأتقان فى علوم القرآن. بيروت: دارالفكر.
- _____ . (بى تا). تفسير جلالين. چاپ سنگى. بى جا.
- شُبر، سيد عبدالله. (۱۴۱۴ ق.). تفسير القرآن الكريم. أسوه.
- طباطبايى، محمدحسين. (۱۳۹۳ ق.). الميزان فى التفسير القرآن. اسماعيليان.
- طبرسى، شيخ ابوعلی الفضل بن الحسن. (۱۳۷۱ ش.). جوامع الجامع. مركز مديريت حوزه علميه قم.
- _____ . (۱۴۰۶ ق.). مجمع البيان فى تفسير القرآن. دارالمعرفه.
- طريحي، فخرالدين. (۱۳۶۵ ق.). مجمع البحرين. مرتضوى.
- طوسى، ابى جعفر محمدبن الحسن. [شيخ طوسى]. (بى تا). التبيان فى تفسير القرآن. احياء التراث العربى.
- عبدالرحمن، الشيخ خالد. (۱۴۰۶ ق.). اصول التفسير و قواعده. بيروت: دارالنفائس.
- عياشى، انضر محمدبن مسعود بن عياش. (۱۳۸۰ ش.). تفسير عياشى. علميه اسلاميه.
- فيض كاشانى، محمدبن مرتضى. (۱۳۳۶ ش.). كتاب الصافى فى تفسير القرآن (تفسير صافى). اسلاميه.
- قُرَشَى، سيد على اكبر. (۱۳۷۵ ش.). قاموس قرآن. اسلاميه.
- قطب، سيد قطب. (۱۳۸۶ ق.). تفسير فى ظلال القرآن. بى جا.
- كلينى رازى، ابو جعفر محمد بن يعقوب. (۱۳۹۲ ق.). اصول كافي. اسلاميه.
- معرفت، محمدهادى. (۱۴۱۶ ق.). التمهيد. مؤسسه نشر اسلامى.
- _____ . (۱۳۷۹ ش.). علوم قرآنى. سمت.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی